

هرزه

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

گل آبی

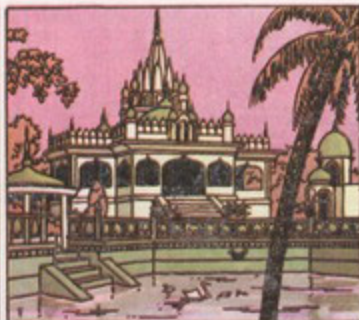


KETABZ.COM

کتابز - مرجع نسخه چاپی

چند خبر در مورد تن تن

خواننده عزیز



حتماً " مبارزه بی امان تن تن خبرنگار جوان را با یک گروه از بی رحم ترین قاچاقچیان بخاطر دارید و مسلماً فراموش نکردید که قهرمان جوان ما بعد از درگیری ها و حوادث بیشمار موفق شد اعضا اصلی گروه به استثنای رئیس آنها را که در اثر سقوط از یک برجگاه به هلاکت رسید زندانی نماید. باید این نکته را خاطر نشان سازیم که این جوان هیچگاه نمی تواند خود را از ماجراها دور نگاه دارد و روح سرکش او هیچگاه آرامش ندارد. امروز ما اطلاع حاصل کردیم که این خبرنگار و بار دیرینش میلو میهمان ما تا هاری بوده اند و درخانه او غذاهای لذیذ صرف مینمایند.









باید بسوخت به جن بوم . این
مرد نوبست بمن بپهونه که در
جن منتظر هستی !



نگاه کن ! .. زهر او را دیونه کرده
خدای بزرگ میجازه
هائ !
هائ !



تن تن ، جادوگری که در زندان
بود ... امروز صبح فرار کرده !
مطمئن
هستی ! ...



به ! خواهیم دید ...



یک مرد مشکوک ...
تو فکر میکنی او مرد
است اما او در صدد
بخت است



زود باید برای سفر
آماده بشیم ...



میلتورا ؟
ندیدی ؟
میلتو ؟



نگه میلتو را
بخدمت !



میلتو ! ! !



میلتو ؟ میلتو ؟



بر شیطان لعنت
میلتو کجارت ؟



جدا ساعت بعد ...
و اینهم حامدان شما ... میایزین
اکنون دیگه به جن میری ؟ ...
من بدون میلتو نمی توم
بوم ...



آریاب . نیست ...
معنی ها او را
در دیدن ! ! !
ما پیدا شد
نکردیم



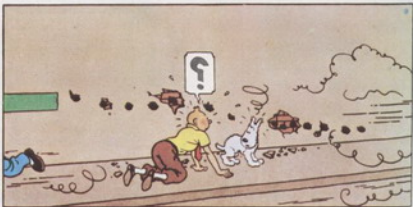
بوا بظرفو بکرد و میلم
از اینطرف میرم ...















عالی شد! اما چه باید کرد؟ چگونه؟ آها! فهمیدم! آها! زنده باد، تو دوست خوبی هستی. خدا حافظ



روز بعد...
الو...
سیدونی، رینگتوت کوچک تو گرفتاره؟ امشب گشتی ها او را گرفت



اما من که بشما گفتم که بهتره آرام باشم...



بس بمرد جوان بگوئید که بکنفر شب او را اینجا بیاآره، من منحوام درسی به او بیاآموزم

بسیار خوب آقا

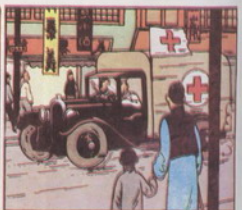
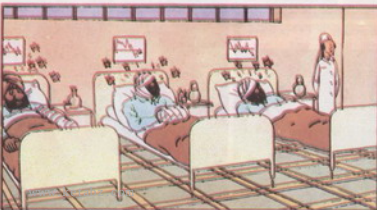


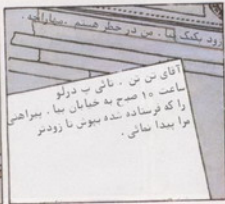
لو...
یک آمبولانس...
رای زندان سن جیم...
سیار خوب آدرس...
بکم یاد داشت کرد



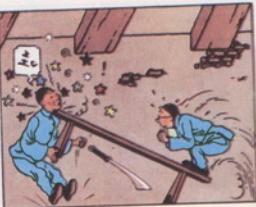
حویه زیاد ادبستی بکن...

بوم نمک













اینهم صندوق‌ها



بریم بمیمم .



دیدی ؟ علامت
میدن !



اینهم سم بن که
داره بر میگردد .



باید برم بمیمم ...



راستی ما دقیقاً کجا
هستیم ؟



سو میلو جبری شهیدی
دیروز عصر روی غوسه
راستی دروازه بمیش
و امروز صبح در این
اطاق



صبح روز بعد ...



زاده را پیدا کردی ؟ سزار خوب ! من باه
سرت را ببرم !
... !



آه ، بار هم او !



میخندد ، آقا ...



آه ! برم از او
ببرم ...



مسوهرامو، بله، که در غش حال یک مامور
 بحق را می در جمن بود و سردی بسیار فعال
 بد جمن بود.



سم کسی	نوع کالا	مقصد
الو نوکیو	سبزه سبزه	سرباک
	سبزه سبزه	سرباک
	سبزه سبزه	سرباک
	سبزه سبزه	سرباک
	سبزه سبزه	سرباک
	سبزه سبزه	سرباک
	سبزه سبزه	سرباک
	سبزه سبزه	سرباک
	سبزه سبزه	سرباک
	سبزه سبزه	سرباک



آلو... آلو...
 نوکیو، نوکیو...
 بله، غالیست... س...
 در راه به قصد است...
 سان هم نبود...
 سنا به دیر از ده ها میخواست
 به او اطلاع بده...



کاملاً... حالا... راه باز است
 که در این مامورست موفق سوی
 درجه نمکری...



مطلبنا "موفق مسوم، سلیفات بسا
 خوب بوده... جدا حافظ..."



ما فکر کردیم که نو میخواستی سنا کک کنی و
 بنجمن جا نطریک سنا م برای نوه همد فرسنا
 م... اما مسو همرا نوما جا سوسان فراوانی
 گذارد غنیمند و همناسطه که میدانی ما م...
 اما نوبت حال آمدی...



هاف! هاف!
 این سلیفات!



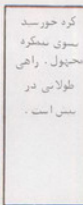
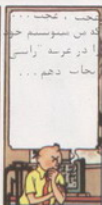
سلیفات!...



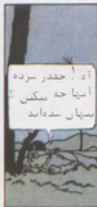
این سو کنگ سکیم که زاد را سندا
 کی نطخ گانست که سرب را
 سرب...



نگاه کن حقدف
 سرب...









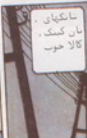
اگر بنوم خودمو
بمانم بر زمین...



لعنت بر سقان... من...



وربر جنگ بونگو.
فاجحان از طریق
راه آهن فرار کردند.



سانکهای
مان کیمک
کالا خوب



بسیار خوب مایه
به آنها خبرهای
نیمه بدخیم



آلو، اینجاراد بونگو
ما هم اکنون دریافتیم که
آنها پروی خط آهن خیال
فصد داشتند



از سانکهای به بانک
پس از مدحگر کردن
راه آهن غازیگان



برن را سوف
سوده و به
سافرس
حمله کردند



تعداد زیادی از
سافرس پس از
از خود کشته و
نحوس شداد



دوارده هزار
مقبولین را پی
هستند



بعد فاجحان
پس از غارت
فرار کرده اند



آخرین اخبار بونگو...
فوق العاده... فاجحان
به یک سون حمله کردند



و این مانت بخاطر سآورد که او سفید
صلح و دوستی است... درود بر سربازان
فدایان ما که در این راه از سآر خون
نکته کردند



هه! هه!
من بسیار برای جن مناسقم!

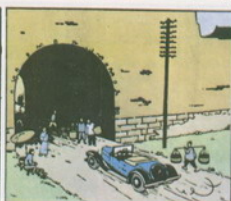
و بکار دیگر این خود را بونلف
پی بسند که امنیت و صلح را به منطقه
باز کردند و سپس خاطر دستای از
خود را به جن اگرام میکنند



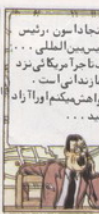
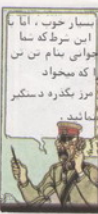




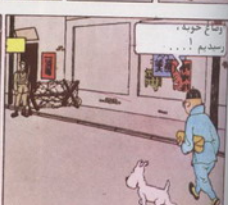


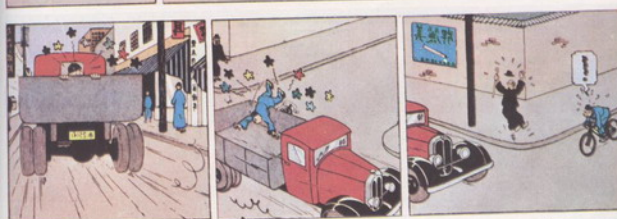
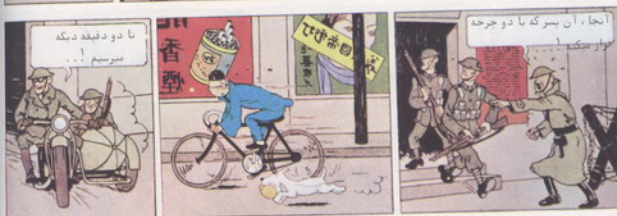














باد سفرون به
تربستان افادم
میلو! ...



فقط میدانم کوچک بود .
لما چینی ها رویوشید هودوا سمش
نظمن هسنی ؟



اینجا دیکه دنبالمون
نمیگردن! ...



کجا رفت ؟
سفت راست ؟
سفت چپ ؟



ریاست جمهوری
یک نمایگاه را
افتتاح مینماید .



از اینکه در مسابقه برنده شدم بسیار
خوشخالم وسی میکنم که دفعه
آینده هم بیروز شوم ...



حفاظی در مورد
جهان

پاریس -
- از اینجا عبور کنید .



پرفسور
فان نیک
پس از گذراندن
دوره های تخصصی
در مورد معالجه
دبوانگان در
آمریکا به
شانکهای بازگشتن
است .



هاف ! هاف !
ساکت میلو !



هاف ! هاف !
هاف ! هاف !



پرفسور فان نیک! میدونی
کجا زندگی میکنه ؟
بله ، بله .

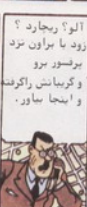


هه! ...



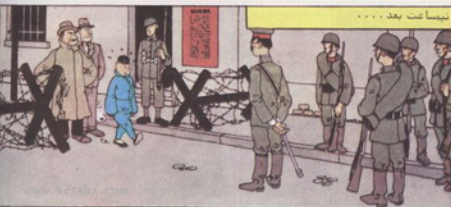
بن مود شاید بنویسه پس
وانگ را معالجه کند!
ساکت!
همس!







بولن عزیز
یک گروه از قاچاقچیان حرفهای منو
دزدیدهاند و برای آزادی من -
درخواست ۵۰۰۰ دلار از ما دارند.
اگر پلیس از این نامه آگاهی باید مرگ
من حتمی است. پول مورد در -
خواست را باید تا ۱۵ روز دیگر تهیه
نموده و به معبد قدیمی بیاوری.



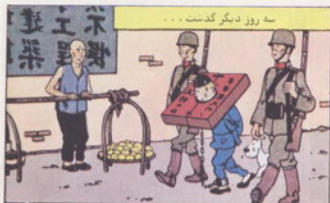
دوروز بعد . . .

تن تن زندانی زایمی هاست
آگهی های آنرا در شهر دیدم
محکوم بشمرگ شده!

الو... بله... تن تن
دستگیر شده؟
حاکمه اش فردا شروع
میشه؟ هر روز طول



سه روز دیگر گذشت . . .



آکهی
جنگ پس از
روز جلسه
ورشد و تن تن
توجه
ویات پرونده ده
م حیات
تعلیت زاین به
محکوم نمود

[illegible]

دوست عزیز، من در
نهایت خلوص نیت و
برای پیشنهاد آزادی
بدیدن تو آمدم...

راستی؟

...ست عزیز ...
...ستوهیرانو! ...

میخواهید؟

... بلکہ ؟ ...

بحر گاه فردا صبح
دفتر زندگی من
بسته میشود...
نمیدوم چگونه
سوم نجات پیدا

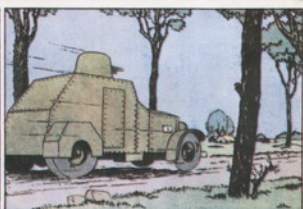
از کجا میدونی؟

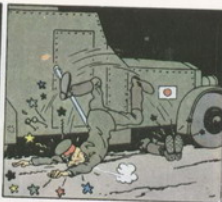
این هم ده هزار دلار ،
اگر فول همگاری بدهی
موجبات رهائی تو را
امشب فراهم میکنم .

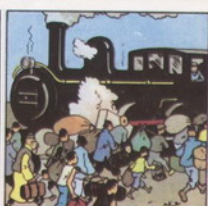
اول آنکه از این
بعد برای ما خدمت کنی
و دوم آنکه داروشی که از
من در دیده شده کجاست؟













اما چانگ تمام سفید
بوستها بدنیستند...
چنانچه بعضی از اروپائیان
فکر میکنند که...

بله، چرا؟... من فکر
نکردم که تمام سفید
بوستان شیطان هستند.
مثل همانهاییکه پدر بزرگ
من در جنگ آید،
کشتن این جنگل منتهی

اسم من "چانگ"
ست. اما چرا منو
نجات دادی؟
؟

پس میخواستی آب
بخوری؟ اسم من تن تن
است. اسم تو حیه؟

او زنده است!

در همین هنگام...
زنوال، من اخباری
در مورد تن تن دارم
میدانی او
کجاست؟

آه! چه
دروغهای بزرگی

و نوزادهایشان را
پس از تولد به
رودخانه میاندازند.

و همچنین اروپائیان
فکر میکنند که چینی ها
پاهایی بسیار
کوچک دارند

تمام چینی ها افرادی
ظالم و خشن هستند و
تاریکی علاقه فراوانی
دارند.

پس پیش سوی هوکو
...!
بنظر تو نزدیکتر است

خطرات بسیاری
ندکی منو تهدید
میکند.
با اتحاد نوی
تر میشیم.

و حالا چانگ تو چه
میکند؟
من پدر و مادر مرا از
دست دادم...
آه مرا متوسلیم...

هوکو؟... اما آنجا منطقه چینی
هاست! آنرا من نمیگویم
همانقدر! نمیتوانم
زنوال، فقط بگو که وجود
داره.

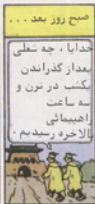
خبر دادمانند
که تن تن با تو
به "هوکو"
رفته...



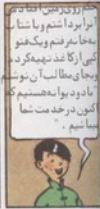


فرمان ژنرال
بموجب این
حکم مقامات چین
موظف هستند که
در صورت لزوم
نهایت
هشکاری را با
حامل نامه
معمول فرمایند

此照會係由
駐京公使館
呈請大總統
核辦在案
此致
軍機處
總理衙門
各衙門
知照

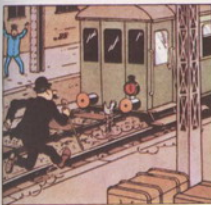
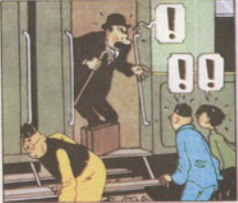












روز بعد ...
اسم اخبر
ساترین ولی
خبری از تن تن
نشد ...

او در تن نبود. فکر میکنم
زودتر پیاده شده ...
لعنتی! مسخره است
مازهم فرار کرد! ...

هوا تاریک ... باید
خارج بشم ...



خوب شد ما زودتر از تن
خارج شدیم. مسلماً در
ایستگاه منتظر ما بودند.

آقای مینوهیرانو،
مناسفانه از جنگ ما
گریخت، مناسف
من دیگه کاری
نمی‌تونم بکنم!

عجب پلیسی! باید
خودم راه بیفتم؟

اخل شوید
نی نی

از باب، تن تن در سانگهای
است ... من اونو همراه
یک پسر چینی دیدم. آنها
سوار تانکی شدند ...

گوش کن، یامانو،
نو باید بری و هر طور
هست اورا پیدا کنی! ...
خوب

نو باید چند روز استراحت بکنی تا
زخمت خوب بشه ...
مطمئنأ، اما قیلاً از آن باید حساب می‌تسو
هیروانو را برسم.

یک هفته گذشت ...
پس دست تو خوب شده؟
کاملاً، چانگ،
نگاه کن ...

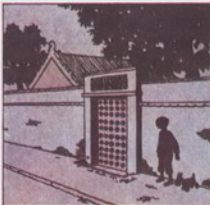
عصر همان روز ...
من خانه مینوهیرانو هست
من داخل میشم و نو
براقب باش ...
بستار
خواب



هیچکس نیست ...



و نو مطمئن هستی که
تن تن حالا آنجاست؟ ...









تمام شد؟

بله، اینجا رو بار کنیم
و بعد بریم ...



مراقب باش



حالا می تونیم بریم .



آنها تریاک را خالی
میکنن و بشکه را سر
جایش میگذارن .



تا اینجا همه
چیز خوبه ..



میگویند که چینی ها از برگ نمی ترسن
من میخوام محبتی بنویسم .
فرزند دیوانه تو زدمنه ، او را آزاد
میکم تا سر تو را جدا بکند . صحنه -
جالبیه ، اینطور نیس ؟



و ساعده که داره
میره ... کاش
میدونستم کجا
میره ...



می خندی ؟ فکر میکنی که
مثل یک داستان پلیسی
در آخرین لحظه
نجات پیدا میکنی !
تن تن هم اسیر منه !



در همین هنگام ...

وانگ عزیز ، نوازشگاه
کردی که بمن حمله کردی
اشتباهی بزرگ و حالا دیر شده



تن تن عزیز بمقصد
رسیدیم ! ...



ارباب ، اینجااست ... با
ضربدر و شخص شده ...

حالا می خندیم

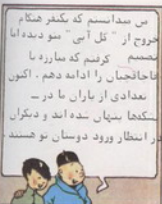


بفرمائید ، آقای عزیز
باید این صحنه را
ببینی



آه ! نوهستی !
وضع خوبه ؟ ...
بله ، بشکه ها
اینجااست







پروفسور فان نیک پیدا شد!

تعدادی از قاچاقچیان تریاک او را زندانی کرده بودند. امروز صبح در نهایت مسرت اطلاع حاصل کردیم که پروفسور فان نیک پیدا شده! خوانندگان عزیز میدانند که از چند روز قبل پروفسور در پایان یک میهمانی ناپدید شده بود. پلیس در این مدت تلاشی فواوانی برای پیدا کردن او نمود، اما بی نتیجه بود. در همین زمان، یک خیونسگار بنام تن تن که خوانندگان با او آشنائی دارند جستجو را شروع کرد و بالاخره توانست با کمک پسر ازدها پروفسور را پیدا و یک گروه از قاچاقچیان تریاک را دستگیر نماید.

خانه میتوهیرانو دقیقاً "مورد بازدید قرار گرفته و مدارک بدست آمده گواه فاطمی است که او با یکی از کشورهای



همسایه در این ماجراها -

خصوصاً "خرابی راه آهن شانگهای در

فان نیک ارتباط نزدیک داشته است.

امروز صبح ما توانستیم با آقای تن تن چند



کلمه حرف بزنیم. خبرنگار جوان اکنون در ویلائی واقع در چند کیلومتری شانگهای زندگی

میکند. بینندگان عزیز، شما اکنون تن تن را در مقابل خود می بینید، اولی خندی بر لب دارد.

و لباس نمیزی پوشیده بلکه همین جوان است که قاچاقچیان را دستگیر کرده...

عکس پروفسور فان نیک عکس تن تن حامی میتوهیرانو

یکس تن تن که مردم با شور و شوق آنرا بر دوش گرفتند.

